بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و دوم\_ 24 بهمن 1400

[اشاره به سیر بحث]

بعد از آن‌که مطالبی را غیر از آن‌چه در تقریرات آمده بود در مورد شافعی عرض کردیم، البته مطالب دیگری هم هست، که گمان نمی‌کنم نیازی به ذکر آن‌ها باشد؛ چرا که رئوس مطالب را اشاره کردم. نوبت به ادامۀ فرمایش سید سیستانی در تقریرات در دورۀ پنجم تدوین حدیث می‌رسد.

دورۀ پنجم از سال 193 که سال مرگ هارون الرشید است، شروع می‌شود تا سال 232 که ابتدای خلافت متوکل عباسی است، چون در این برهه وقائع مهمی در امر حدیث، چه در بین اهل تسنن و چه در بین شیعه گذشته است و حوادث قابل توجهی هم هست، این برهه را که از مرگ هارون الرشید شروع می‌شود و به ابتدای خلافت متوکل پایان می‌پذیرد، مطرح می‌کنیم.

ایشان فرمودند دو مقدمه لازم است، ابتدا گفته شود، امر اولی که مقدمة گذشت، بحثی از مواضع امام بخشی از اهل تسنن یعنی شافعی بود، با تأکید بر مواجهۀ او با امر با امر حدیث.

این تمام امر اول با تکمله‌ایی که ما عرض کردیم.

[مقدمۀ دوم در دورۀ پنجم؛ نگاهی گذرا به شرایط سیاسی و فرهنگی این دوره]

در امر دوم[[1]](#footnote-1) که به عنوان مقدمه ایشان وارد می‌شود، نگاهی گذرا دارند به شرایط سیاسی و فرهنگی این برهۀ از تاریخ. گفتیم شروع این دوره از مرگ هارو ن در 193 شروع می‌شود، هارون سه فرزند داشت، امین و مأمون و مؤتمن، او خلافت را به ترتیب بین این‌ها قرار داد، اما امین می‌خواست که فرزند خودش به خلافت برسد، و در پی عزل مأمون از ولایت عهدی بود، جنگی میان این دو برادر در گرفت، تا این‌که سنۀ 198 امین کشته می‌شود. یعنی از 193 تا 198 خلافت امین بوده و از 198 تا 218 خلافت مأمون عباسی است.

چنان که می‌دانید ابتدا مأمون، وجود مقدس ثامن الحجج صلوات الله و سلامه علیه را از مدینه آورد و پیشنهاد خلافت را به او داد، **و بعد أن رفض الامام سلام الله علیه ذلک أجبره علی قبول ولایة العهد**. امام هشتم علیهم السلام، سال 203 به شهادت رسید. بعد از مأموم معتصم به خلافت رسید در 227 به هلاکت رسید و بعد از او واثق که متوفی 232 است به خلافت رسید و سرانجام امر منتهی شد به متوکل عباسی.

این ابتدای دور خامس که از 193 بود تا انتهای دور خامس که اول خلافت متوکل 232 است.

[حرّیت رأی در مسائل فقهی، حدیثی و کلامی در این دوره]

یکی از ویژگی‌های این دوره این‌که هم در حوزۀ فقاهت و هم در حوزۀ کلام و هم در مورد حدیث که بحث ما است، یک حرّیت و آزادگی فکری مشاهده می‌شود که در دورۀ قبل کمتر دیده می‌شد. آن سلطه‌ایی که قبلا اهل رأی و اهل حدیث داشتند، مثل مالک، مثل ابویوسف به آن قوت نبود، اگر چه خواهیم گفت درگیری‌‌های شدیدی هم مشاهده می‌کنیم.

از آن‌جا که ویژگی مأمون عباسی در بین خلفاء عباسی این بود که اهل علم بود، مجالس و محافل علمی تشکیل می‌داد و بزرگان علماء را هم دعوت می‌کرد در یک نقاش و بحث علمی وخودش هم فقط نظاره‌گر نبود، ورود در بحث می‌کرد، در این برهه بود که توجه به ترجمۀ متون حکمت و فلسفه از یونانی به عرب بیشتر شد و حتی شروع شد. در این دوره متکلمین بالخصوص معتزله جایگاه ویژه‌ایی داشتند، تا زمان متوکل که او بود که متکلمین را از دور خارج کرد.

[دورۀ متوکل، دورۀ رونق دوبارۀ محدثین]

سال 234 متوکل دستور داد دیگر کسی قائل به خلق قرآن نباشد، متوکل اظهار تمایلش بر خلاف خلفایی مثل مأمون و واثق و معتصم به کلام و مباحث عقلانی بود، به حدیث و محدثین روی آورد. جایزه‌ها و مال‌های زیادی به محدثین می‌داد، حتی می‌گفت احادیثی که در مورد رؤیت خداست و صفات اوست برای مردم بازگو کنید، او دستور داد که دیگر نظر و مباحثه، سوال و تحقیقات کلامی تعطیل شود. او به مردم دستور داد به تسلیم و تقلید. **و امر الشیوخ المحدثین بالتحدیث و اظهار السنة و الجماعة**. در عین حال، متوکل چنان‌که می‌دانید از ظالمی‌ترین خلفاء بود، ولی این قشر از اهل سنت او را مدح و تعریف و تمجید می‌کنند **و اغتفروا له سوء فعاله لرفعه المحنة.**

[تعلیقه؛ عصر المحنة]

همین‌جا من یک پرانتزی را باز کنم چون اگر الان گفته نشود سیر بحث روشن نخواهد شد، در فرمایش آقای سیستانی هم تبیین نشده، شاید به وضوحش واگذار شده است.

ما در تاریخ خلفاء عباسی از مأمون به بعد یک اصطلاحی به نام المحنة داریم. عصر المحنة. ریشۀ این واژه چنان که خواهیم گفت، یک نوع تفتیش عقاید با تندترین شیوه‌ها از علماء اسلامی بود، امتحانی با فشار و زور، تفتیش می‌کردند که آیا این عالم سنی، قرآن را حادث می‌داند یا قدیم؟ محدثین قرآن را قدیم می‌دانند، و می‌گویند تکلم صفت خداوند است و کلام مثل او، قدیم است، در حالی که متکلمین معتزلی که در دوران مأمون و معتصم و واثق، قدرت داشتند، قرآن حادث می‌دانستند، تا آن‌جا که یک بحث کلامی و حدیثی باشد، خب اگر این بحث نتیجه‌ایی داشته باشد، خوب است، از روایات ائمۀ هدی علیهم السلام استفاده می‌شود که شیعیان خودشان را نهی می‌کردند، از ورود در این بحث. چون می‌دیدند، سبقۀ این بحث، دیگر بحث کلامی و علمی نیست، بازی‌چۀ دست خلفاء عباسی است در زمان مأمون و معتصم و واثق از یک سوء. در زمان متوکل ازسوی دیگر.

به هر حال چرا به آن عصر، عصر المحنة می‌گویند؟ چون این دادگاه‌های تفتیش عقائد باز بود، محدثین را می‌خواستند و از آن‌ها می‌طلبیند که اقرار کنند که قرآن حادث است و هرکس که اقرار نمی‌کرد، با اشد وجه با او مقابله می‌کردند.

[دورۀ رفع محنة]

زمان متوکل این محنة برداشته شد، لذا این گروه از اهل تسنن یعنی طرفداران حدیث، که در زمان خلفاء گذشته مورد، تفتیش عقائد و محنة بودند، متوکل را مدح می‌کنند، حتی **رأی له کثیر من المحدثین رؤیی فی المنام** که این متوکل می گوید خدا من را با همۀ این ظلم هایی که کرده بود، بخشید.

در دوران رفع محنة قضیۀ به عکس شد، محدثین جلو آمدند و شروع کردند از محدثین انتقام گرفتند **و اخذوا یجرّحون المعتزلة تجریحا شنیعا، بل یجرحون من امتحن فاقرّ**.

این عبارت ابوزهره در کتاب ضحی الاسلام است که آقای سیستانی نقل می‌کند.

یعنی محدثین در مقام جرح و اشکال به روایت یکی از مواردی که جرح بود، اشکال بود، این بود که او معتزلی است، جرح شدید، نه تنها معتزله را تجریح می‌کردند، **بل یجرحون من امتحنّ فاقرّ،** آن دسته از محدثینی که در دوران محنة تفتیش عقاید شدند، آزمایش شدند، از آن‌ها خواستند که اقرار کنند، القرآن مخلوق، و اقرار کردند و لو با زور آن ها را هم تجریح می‌کردند.

**و اخذ احمد بن حنبل رئیس المحدثین یشرّح الناس**.

آقای سیستانی بحث مستقلی در مورد احمد بن حنبل ندراد ولی ما بعدا یک اشاراتی می کنیم، این جا از قول ابوزهره نقل می‌کند که یکی از کسانی که در این مقابله با متکلمین سردمدار بود، احمد بن حنبل رئیس المحدثین بود که یشرح الناس،

**فیحکم علی هذا بالضعف و هذا بالقوة** می‌گفت این خوب است و آن نه.

**و کان من اکبر ادواته فی المیزان القول بخلق القرآن**، یکی از مهم‌ترین میزان‌ها و معیارهای او این بود که آیا قرآن را مخلوق می‌دانند، فضعیف آیا قؤآن را قدیم می‌دانند، فقوی.

**و لم یرض حتی علی من خاف علی نفسه فاقرّ**، حتی از آن محدثینی که از ترس‌شان قرآن را مخلوق گفته بودند هم نمی‌گذشت.

**و لم یعدّ هذا اکراها**، حتی از او پرسیدند، **اذا اجتمع رجلان احدهما قد امتحن، و الآخر لم یمتَحن، ثم حضرت الصلاة فایهما یقدم**؟ **قال: یتقدم الذی لم یمتَحن[[2]](#footnote-2)**

از او پرسیدند که دو نفر هستند که در این دادگاه تفتیش عقاید امتحان شده است، یکی نوبت به او نرسید، امتحان نشد، کدام یک را مقدم کنیم؟ می‌گفت آنی که امتحان نشده است، این‌ها را برای این گفتیم تا روشن شود که چرا انتهای دورۀ پنجم را حکومت متوکل گرفتیم، چون در دوران متوکل که دیگر دوران بعد می‌شود، این مسائل تفاوت پیدا کرده است و آن حریت رأی و آزادگی در فکر و تعقلی که در دورۀ پنجم مشاهده می‌کنیم، در عین حالی که آن‌ها هم تفتیش عقائد داشتند، در این دورۀ متوکل به بعد مشاهده نمی‌کنیم.

بهتر است این گونه بگویم ما این دوره را از مرگ هارون تا خلافت متوکل، دورۀ پنجم حدیث می دانیم، چون گرایش به حدیث و اصل را حدیث قرار دادن در این دوره تنزل یافته وبیشتر مردم سراغ مباحث عقلی و فلسفی و کلامی رفتند، حال این دو مقدمه را گفتیم تا ببینیم در دورۀ پنجم علماء اهل تسنن چه کردند تا بعدا برسیم به موقف شیعه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 85 تا 88. [↑](#footnote-ref-1)
2. ضحی الاسلام، ج 3، ص 199 و 200. [↑](#footnote-ref-2)